

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۲۶	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۹/۸
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	تکمله شرایط ولایت تفویض			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

در شرط هفتم از شروط ولایت تفویض که مردمی بودن بود بحث می کردیم و گفتیم یک جنبه از مردمی بودن آن است که بین او و مردم فاصله نباشد و مردم به او دسترسی داشته باشند یعنی حال او حالی نباشد که خود را از مردم برتر و جدا ببیند که در نتیجه این برتر بینی خود از مردم، مردم به او دسترسی نداشته باشند. دسترسی مردم به والی در روایات ما بسیار مورد تأکید قرار گرفته است، تعدادی از روایات را ما در جلسه پیش مطرح کردیم و مجموعه ای از روایات هم در کتاب «السنّة النبویة فی مصادر المذاهب الاسلامی» وجود دارد که کتاب خوبی است که جلد نهم آن مخصوص حقوق و سیاسات و طب است؛ در بخش سیاسات یک بخش مربوط به همین بحث است چند روایات در رابطه با نهی از احتجاج والی از مردم در این کتاب وارد شده است که آنچه از منابع شیعه آمده است همان روایاتی است که در گذشته خواندیم، روایاتی که از اهل سنت است را می خوانیم:

«الْقَاسِمُ بْنُ مُحَيَّمَةَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَلَسْطِینَ یُکْنَى أَبَا مَرِّمٍ مِنَ الْأُسْدِ قَدِمَ عَلَی مُعَاوِیَةَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِیَةُ: مَا أَقْدَمَكَ؟ قَالَ: حَدِیثُ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَّا رَأَيْتُ مَوْفَقَكَ جِئْتُ أَخْبِرُكَ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ: مَنْ وَلَّاهُ اللَّهُ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ شَيْئًا، فَاحْتَجَبَ عَنْ حَاجَاتِهِمْ وَخَلَّتْهُمْ وَفَاقَتْهُمْ احْتَجَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَاجَتِهِ وَخَلَّتْهُ وَفَاقَتْهُ»^۱

معلوم می شود این آقا از فلسطین آمده بود که به معاویه این تذکر را بدهد که تو از مردم محتجب هستی؛ معلوم می شود این سنت احتجاج عمدتاً از دوره معاویه به بعد پایه گذاری شده است. مراد از «خَلَّه» همان خلل است یعنی نقص و اشکال. هرکسی که خدای متعال به او ولایتی را سپرد و ولایتی بر مردم پیدا کرد، اگر بین خود و مردم حجابی برقرار کند که مردم نتوانند بلا واسطه با او تماس بگیرند،

۱. السنن الکبری؛ ج ۱۰، ص ۱۷۴.

خدای متعال نیز روز قیامت از او دور خواهد شد و بین او و خدا حجابی قرار داده خواهد شد و خدا آن خلل و فاقت و فقرش را روز قیامت پاسخ نخواهد داد.

روایت دیگری از کنز العمال نقل می‌کند:

«من ولی من أمر الناس شيئاً فأغلق باباً دون ذوي الفقر أو الحاجة أغلق الله عن فقره وحاجته باب السماء»^۱

کسی که پستی بر عهده بگیرد و ولایت امر مردم را در یک درجه‌ای و بخشی به عهده بگیرد و درب خانه یا محل کارش را به روی فقرا ببندد که آنها برای عرضه‌ی نیاز به او دسترسی نداشته باشند، خداوند نیز درب آسمان‌ها را به روی او بسته خواهد داشت.

در این روایت بیش از روز قیامت فهمیده می‌شود یعنی عبارت «أغلق الله عن فقره وحاجته باب السماء» مطلق است و شامل این دنیا نیز می‌شود و اگر کسی حاجت مردم را برآورده نکند، خدا در همین دنیا حاجت او را برآورده نمی‌کند و راه‌های حل مشکل را به روی او باز نمی‌کند.
روایت سوم نیز از کنز العمال است:

«من ولی من أمر الناس شيئاً فأغلق دون المسلمين أو المظلوم أو ذوي الحاجة أغلق الله دونه أبواب رحمة عن حاجته وفقره أفقر ما يكون إليه»^۲

کسی که درب خود را به روی مسلمین و فقرا و مستضعفین ببندد، در جایی که او به خدا نیازمند است و از خدا طلب کمک می‌کند، خدا درب رحمت را از به روی او بسته نگه خواهد داشت.
روایت دیگری از کتاب اخبار القضاة نقل شده:

«عن عمرو بن مرة الجهني وكانت له صحبة^۳؛ قال: سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وسلم يقول: أيما وال أغلق باباً دون ذوي الخلة والحاجة، أغلق الله رحمة عنه عند خلته وحاجته»^۴
روایت دیگری از کتاب معجم الکبری نقل شده است:

۱. کنز العمال؛ ج ۶، ص ۳۷.

۲. همان؛ ص ۳۸.

۳. یعنی از صحابه بود.

۴. اخبار القضاة؛ ج ۱، ص ۷۵.

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ؛ مَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ عَمَلًا فَحَجَبَ بَابَهُ عَنْ ذِي حَاجَةِ الْمُسْلِمِينَ حَجَبَهُ اللَّهُ أَنْ يُلْجَ بِبَابِ الْجَنَّةِ»^۱

روایت دیگر از معاذبن جبل نقل می کند:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَاحْتَجَبَ عَنْ ضَعْفَةِ الْمُسْلِمِينَ احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲

به همین مضمون نیز در روایات اهل بیت نیز آمده است.

سوال یکی از شاگردان: استفاده ای که از روایات می کنید آیا این است که مدیر باید روزی را برای ملاقات مستقیم بگذارد یا برآوردن حاجت مردم مهم است؟

پاسخ: ملاقات مستقیم مد نظر است البته حاجت مهم است ولی به هر حال باید راه باز باشد که بخشی از مردم با والی دیدار کنند برای دفع حاجت خود _ که شاید نشود همه مردم دفعتاً با والی ملاقات کنند _ از فرمایش حضرت امیر که در گذشته خوانده بودیم آمده بود: «وَلَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا»^۳ و در روایات مسأله احتجاب خود والی از مردم زیاد آمده است؛ اجمالاً از این روایات این معنا را استفاده می کنیم که خود والی باید در دسترس مردم باشد؛ و این غیر از نمایندگان و کارمندان اوست بلکه خود او باید دسترس باشد تا بخشی از مردم _ زیرا همه مردم که نمی توانند دفعتاً به ملاقات او بروند _ بتوانند با او ملاقات کنند خلاصه خود او پیگیر حاجات مردم باشد و مردم برای عرضه حاجت به او دسترسی داشته باشند.

نظیر این روایت در منابع مذهب اهل بیت علیهم السلام، روایتی است که اصبع بن نباته نقل می کند:

«عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: أَيُّمَا وَالٍ احْتَجَبَ عَنْ حَوَائِجِ النَّاسِ احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَنْ حَوْلِهِ»^۴

که معلوم است بیشتر نظر به احتجاب از حوائج مردم است که مردم باید دسترسی به او داشته باشند که حاجت های خود را به او عرضه کنند.

۱. معجم الكبير؛ ج ۲۲، ص ۲۰۱.

۲. همان؛ ج ۲۰، ص ۱۵۲.

۳. نهج البلاغة؛ نامه ۶۷.

۴. وسائل الشيعة؛ ابواب ما يكتسب به، باب ۵، ح ۱۰.

همچنین روایاتی در اصول کافی تحت عنوان «من حجب اخاه المؤمن» وارد شده که این روایات عام است و نسبت به هر مؤمنی درباره مؤمن دیگر است که اکه اگر مؤمن نسبت به مؤمن دیگر طوری رفتار کند که اگر آن مؤمن دیگر بخواهد او را ببیند، نتواند، و معلوم است که مراد این است که از روی تکبر و برتر دیدن خودش از دیگران این کار را انجام دهد.

مرحوم کلینی به سندش از مفضل بن عمر روایت می کند که از نگاه ما این روایت صحیح السند است:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيَّمَا مُؤْمِنٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُؤْمِنٍ حِجَابٌ ضَرَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ سَبْعِينَ أَلْفَ سُورٍ مَابَيْنَ السُّورِ إِلَى السُّورِ مَسِيرَةُ أَلْفِ عَامٍ»^۱

مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر مؤمنی که میانه او و مؤمن دیگر حجابی باشد خدای تعالی میان او و بهشت هفتاد هزار دیوار بلند بکشد که بین هر دو دیوار هزار سال راه مسافت باشد.

همچنین مرحوم کلینی به سندش از محمد بن سنان نقل می کند:

«قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الرَّضَا عليه السلام فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ إِنَّهُ كَانَ فِي زَمَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَرْبَعَةُ نَفَرٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَتَى وَاحِدٌ مِنْهُمْ الثَّلَاثَةَ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ فِي مَنْزِلٍ أَحَدِهِمْ فِي مَنَاطِقَ بَيْنَهُمْ فَقَرَعَ الْبَابَ فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْعَلَامُ فَقَالَ آتِنَا مَوْلَاكَ فَقَالَ لَيْسَ هُوَ فِي الْبَيْتِ فَرَجَعَ الرَّجُلُ وَدَخَلَ الْعَلَامُ إِلَى مَوْلَاهُ فَقَالَ لَهُ مَنْ كَانَ الَّذِي قَرَعَ الْبَابَ قَالَ كَانَ فُلَانٌ فَقُلْتُ لَهُ لَسْتَ فِي الْمَنْزِلِ فَسَكَتَ وَلَمْ يَكْثَرْثَ وَلَمْ يُلْمِ غُلَامَهُ وَلَا اغْتَمَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ لِرُجُوعِهِ عَنِ الْبَابِ وَأَقْبَلُوا فِي حَدِيثِهِمْ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ بَكَرَ إِلَيْهِمُ الرَّجُلُ فَأَصَابَهُمْ وَقَدْ خَرَجُوا يُرِيدُونَ ضَيْعَةً لِنَعْصِهِمْ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ أَنَا مَعَكُمْ فَقَالُوا لَهُ نَعَمْ وَلَمْ يَعْتَذِرُوا إِلَيْهِ وَكَانَ الرَّجُلُ مُحْتَاجاً ضَعِيفَ الْحَالِ فَلَمَّا كَانُوا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ إِذَا عِمَامَةٌ قَدْ أَظَلَّتْهُمْ فَظَنُّوا أَنَّهُ مَطَرٌ فَبَادَرُوا فَلَمَّا اسْتَوَتْ الْعِمَامَةُ عَلَى رُءُوسِهِمْ إِذَا مُنَادٍ يُنَادِي مِنْ جَوْفِ الْعِمَامَةِ أَيُّهَا النَّارُ خُذِيهِمْ وَأَنَا جَبْرِئِيلُ رَسُولُ اللَّهِ فَإِذَا نَارٌ مِنْ جَوْفِ الْعِمَامَةِ قَدْ اخْتَلَفَتِ الثَّلَاثَةُ النَّفَرِ وَبَقِيَ الرَّجُلُ مَرْغُوباً يَعْجَبُ مِمَّا نَزَلَ بِالْقَوْمِ وَلَا يَدْرِي مَا السَّبَبُ فَرَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَقِيَ يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ عليه السلام فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ وَمَا رَأَى وَمَا سَمِعَ فَقَالَ يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ عَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ سَخِطَ عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَنْ كَانَ عَنْهُمْ رَاضِياً وَذَلِكَ بِفَعْلِهِمْ يَكُ فَقَالَ وَمَا فَعَلْتُمْ

بِي فَحَنَّهُ يُوشَعُ فَقَالَ الرَّجُلُ فَأَنَا أَجْعَلُهُمْ فِي حِلٍّ وَأَعْفُو عَنْهُمْ قَالَ لَوْ كَانَ هَذَا قَبْلَ لِنَفْعِهِمْ فَأَمَّا السَّاعَةُ فَلَا وَعَسَى أَنْ يَنْفَعَهُمْ مِنْ بَعْدٍ^۱

محمد بن سنان گوید: نزد حضرت رضا علیه السلام بودم پس به من فرمود: ای محمد به درستی که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر مؤمن بودند، پس (روزی) یکی از آنان نزد آن سه نفر دیگر که در منزل یکی از آنان برای صحبتی گرد آمده بودند رفت و در زد، غلام بیرون آمد به او گفت: آقایت کجاست؟ گفت: در خانه نیست، آن مرد برگشت و غلام نیز نزد آقایش رفت، آقایش از او پرسید: آنکه در زد که بود؟ گفت: فلان کس بود و من به او گفتم: که شما در خانه نیستید. آن مرد ساکت شد و اعتنایی نکرد و غلام را در این باره سرزنش نکرد و هیچ کدامیک از آن سه نفر از این پیش آمد اندوهی به خود راه ندادند و شروع به دنباله سخن خود کردند، همین که فردای آن روز شد آن مرد مؤمن بامداد نزد آن سه نفر رفت و به آنها برخورد کرد که هر سه از خانه بیرون آمده بودند و می خواستند به کشتزاری (یا باغی) که از یکی از آنان بود بروند، پس به آنان سلام کرد و گفت: من هم با شما هستم (و به همراه شما بیایم)؟ گفتند: آری و از او نسبت به پیش آمد دیروز عذر خواهی نکردند و او مردی مستمند و ناتوان بود، پس (به راه افتادند) و همین طور که در قسمتی از راه می رفتند ناگاه قطعه ابری بالای سر آنها آمد و بر آنها سایه انداخت، آنان گمان کردند که باران است، پس شتافتند (که باران نخوردند ولی) چون ابر بالای سرشان قرار گرفت یک منادی از میان آن ابر فریاد زد: ای آتش، اینان را (در کام خود) بگیر و من جبرئیل فرستاده خدایم، به ناگاه آتشی از دل آن ابر بیرون آمد و آن سه نفر را در خود فرو برد، و آن مرد مؤمن تنها و هراسناک ماند و از آنچه بر سر آنها آمده بود در شگفت بود و نمی دانست سبب چیست؟ پس به شهر برگشت و حضرت یوشع بن نون (وصی حضرت موسی علیه السلام) را دیدار کرد و جریان را با آنچه دیده و شنیده بود به او گفت، یوشع بن نون فرمود: آیا نمی دانی که خداوند بر آنها خشم کرد پس از آنکه از آنان خشنود و راضی بود، و این پیش آمد برای آن کاری بود که با تو کردند عرض کرد: مگر آنها با من چه کردند؟ یوشع جریان را گفت، آن مرد گفت: من آنها را حلال کردم و از آنها گذشتم؟ فرمود: اگر این (گذشت تو) پیش از آمدن عذاب بود به آنها سود می داد ولی اکنون برای آنان سودی ندارد، و شاید پس از این (در آخرت) به آنها سود بخشد.

این روایت را حضرت بیان کرده است تا نشان دهد که نزد خدا این کار چقدر زشت است و چگونه خشم خدا را برمی انگیزد.

واجب نیست هر که به در خانه آمد، او را پذیرفت و اگر صاحب خانه به پشت درب می آمد و با آن شخص ملاقات می کرد و می گفت الان شرایط مناسب نیست، موجب خشم خدا نمی شد، حرف بر سر این است که او را از درب خانه بدون اینکه به او اعتنایی کند، رد کردند و این بی اعتنایی و خود بزرگ تر بینی نسبت به آن شخص مؤمن منشأ خشم خدا شده است.

روایت دیگر که از لحاظ سندی هم روایت خوبی است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي مُسْلِمٍ أَتَى مُسْلِمًا زَائِرًا أَوْ طَالِبَ حَاجَةٍ وَهُوَ فِي مَنْزِلِهِ فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَلَمْ يَأْذِنْ لَهُ وَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ قَالَ يَا أَبَا حَمْزَةَ أَيُّمَا مُسْلِمٍ أَتَى مُسْلِمًا زَائِرًا أَوْ طَالِبَ حَاجَةٍ وَهُوَ فِي مَنْزِلِهِ فَاسْتَأْذَنَ لَهُ وَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ لَمْ يَزَلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ حَتَّى يَلْتَقِيَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ حَتَّى يَلْتَقِيَا قَالَ نَعَمْ يَا أَبَا حَمْزَةَ»^۱

ابو حمزه گوید: به حضرت باقر عليه السلام عرض کردم: قربانت، چه می فرمایی دربارهٔ مسلمانی که برای دیدار یا برای حاجتی نزد مسلمانی برود و او در خانه باشد و اجازه ورود بخواند، و او اجازه ندهد و از خانه هم بیرون نیاید؟ فرمود: ای ابا حمزه هر مسلمانی که برای دیدار یا خواستن حاجتی نزد مسلمانی برود و او در خانه باشد اجازه ورود بخواند و او بیرون نیاید، پیوسته در لعنت خدا باشد تا همدیگر را دیدار کنند، عرض کردم: قربانت در لعنت خدا است تا همدیگر را دیدار کنند؟ فرمود: آری ای ابا حمزه.

در این روایت نکته «لَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ» مطرح است؛ یعنی بی اعتنایی به او بکند و از در خانه با کمال بی اعتنایی و خود برتر بینی او را رد کند.